Readings and Prayers Easter 3 Year C

Collect Almighty Father, who in your great mercy gladdened the disciples with the sight of the risen Lord: give us such knowledge of his presence with us, that we may be strengthened and sustained by his risen life and serve you continually in righteousness and truth; through Jesus Christ your Son our Lord, who is alive and reigns with you, in the unity of the Holy Spirit, one God, now and for ever.	**دعای شروع مراسم** خداوند قادر مطلق، کسی که به واسطه رحمت عظیمت حواریون را با دیدن قیام خداوند خشنود ساختی: معرفتی به ما عطا کن که حضورش را در خودمان درک کنیم، تا بتوانیم بواسطه قیامش نیرومند و قدرتمند شویم و پیوسته در نیکوکاری و صداقت خدمتگزار تو باشیم؛ بواسطه فرزندت و خداوند ما عیسی مسیح، کسی که زنده است و با تو حکومت می کند، در وحدت روح القدس، خدایی یکتا، تا ابدالاباد.
First Reading: Acts 9: 1-6 Meanwhile Saul, still breathing threats and murder against the disciples of the Lord, went to the high priest and asked him for letters to the synagogues at Damascus, so that if he found any who belonged to the Way, men or women, he might bring them bound to Jerusalem. Now as he was going along and approaching Damascus, suddenly a light from heaven flashed around him. He fell to the ground and heard a voice saying to him, 'Saul, Saul, why do you persecute me?' He asked, 'Who are you, Lord?' The reply came, 'I am Jesus, whom you are persecuting. But get up and enter the city, and you will be told what you are to do.'	**اعمال رسولان ۹. ۱- ۶** و اما پولُس که از تهدید و کشتار پیروان مسیح هیچ کوتاهی نمی‌کرد، نزد کاهن اعظم اورشلیم رفت و از او معرفی نامه‌هایی خطاب به کنیسه‌ها و عبادتگاه‌های دمشق، پایتخت سوریه خواست تا ایشان با او در امر دستگیری پیروان عیسی، چه مرد و چه زن، همکاری کنند و او بتواند ایشان را دست بسته به اورشلیم بیاورد. پس او رهسپار شد. در راه، در نزدیکی دمشق، ناگهان نوری خیره کننده از آسمان گرداگرد پولس تابید، بطوری که بر زمین افتاد و صدایی شنید که به او می‌گفت: "پولس، پولس، چرا اینقدر مرا رنج می‌دهی؟" پولس پرسید: "آقا، شما کیستید؟" آن صدا جواب داد: "من عیسی هستم، همان کسی که تو به او آزار می‌رسانی! اکنون برخیز، به شهر برو و منتظر دستور من باش."
Psalm 30 I will exalt you, O Lord, because you have raised me up and have not let my foes triumph over me. O Lord my God, I cried out to you and you have healed me. You brought me up, O Lord, from the dead; you restored me to life from among those that go down to the Pit. Sing to the Lord, you servants of his; give thanks to his holy name. For his wrath endures but the twinkling of an eye, his favour for a lifetime. Heaviness may endure for a night, but joy comes in the morning. In my prosperity I said, 'I shall never be moved. You, Lord, of your goodness, have made my hill so strong.' Then you hid your face from me and I was utterly dismayed. To you, O Lord, I cried; to the Lord I made my supplication: 'What profit is there in my blood, if I go down to the Pit? Will the dust praise you or declare your faithfulness? 'Hear, O Lord, and have mercy upon me; O Lord, be my helper.' You have turned my mourning into dancing; you have put off my sackcloth and girded me with gladness; Therefore my heart sings to you without ceasing; O Lord my God, I will give you thanks for ever.	**مزامیر ۳۰** خداوندا، تو را ستایش می‌کنم، زیرا مرا نجات دادی و نگذاشتی دشمنانم به من بخندند. ای خداوند، ای خدای من، وقتی نزد تو فریاد برآوردم و کمک طلبیدم، مرا شفا دادی. مرا از لب گور برگرداندی و از چنگال مرگ نجاتم دادی تا نمیرم. ای عزیزان خداوند، او را ستایش کنید! نام مقدس خداوند را بستایید، زیرا غضب او لحظه‌ای است، اما رحمت و محبت او دایمی! اگر تمام شب نیز اشک بریزیم، صبحگاهان باز شادی آغاز می‌شود. هنگامی که خوشحال و کامیاب بودم، به خود گفتم هرگز شکست نخواهم خورد. فکر کردم مانند کوه همیشه پابرجا و پایدار خواهم بود. اما همین که تو، ای خداوند، روی خود را از من برگرداندی، ترسان و پریشان شدم. ای خداوند، در پیشگاه تو نالیدم و التماس‌کنان گفتم: "نابودی من برای تو چه فایده‌ای دارد؟ اگر بمیرم و زیر خاک بروم، آیا غبار خاک من، تو را خواهد ستود؟ آیا جسد خاک شده‌ء من از وفاداری و صداقت تو تعریف خواهد کرد؟ خداوندا، دعایم رابشنو و بر من رحم کن!ای خداوند، مددکار من باش!" خدایا، تو ماتم مرا به شادی و رقص تبدیل کرده‌ای! تو رخت عزا را از تنم در آوردی و لباس جشن و شادی به من پوشاندی. بنابراین سکوت نخواهم کرد و با تمام وجود در وصف تو سرود خواهم خواند. ای خداوند، ای خدای من، تا به ابد تو را سپاس خواهم گفت!
Revelation 5: 11-14 Then I looked, and I heard the voice of many angels surrounding the throne and the living creatures and the elders; they numbered myriads of myriads and thousands of thousands, singing with full voice, 'Worthy is the Lamb that was slaughtered to receive power and wealth and wisdom and might and honour and glory and blessing!' Then I heard every creature in heaven and on earth and under the earth and in the sea, and all that is in them, singing, 'To the one seated on the throne and to the Lamb be blessing and honour and glory and might for ever and ever!' And the four living creatures said, 'Amen!' And the elders fell down and worshipped.	**مکاشفه ی یوحنا ۵. ۱۱-۱۴** سپس در رؤیا، میلیونها فرشته را دیدم که گرداگرد تخت و موجودات زنده و رهبران روحانی جمع شده، با صدای بلند این سرود را می‌خوانند: "برّه‌ء خدا که جانش را در راه نجات مردم قربانی کرد، لیاقت دارد که صاحب قدرت و دولت، حکمت و قوت، حرمت و جلال و برکت باشد!" آنگاه صدای تمام موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریاها را شنیدم که می‌سرودند و می‌گفتند: "ستایش و حرمت، جلال و قوت تا ابد از آنِ برّه و آنکه بر تخت نشسته است باد!" و آن چهار موجود زنده گفتند: "آمین!" و آن بیست و چهار رهبر سجده کرده، او را پرستیدند.

GOSPEL READING John 21: 1-19

After these things Jesus showed himself again to the disciples by the Sea of Tiberias; and he showed himself in this way. Gathered there together were Simon Peter, Thomas called the Twin, Nathanael of Cana in Galilee, the sons of Zebedee, and two others of his disciples. Simon Peter said to them, 'I am going fishing.' They said to him, 'We will go with you.' They went out and got into the boat, but that night they caught nothing.

Just after daybreak, Jesus stood on the beach; but the disciples did not know that it was Jesus. Jesus said to them, 'You have no fish, have you?' They answered him, 'No.' He said to them, 'Cast the net to the right side of the boat, and you will find some.' So they cast it, and now they were not able to haul it in because there were so many fish. That disciple whom Jesus loved said to Peter, 'It is the Lord!' When Simon Peter heard that it was the Lord, he put on some clothes, for he was naked, and jumped into the lake. But the other disciples came in the boat, dragging the net full of fish, for they were not far from the land, only about a hundred yards off.

When they had gone ashore, they saw a charcoal fire there, with fish on it, and bread. Jesus said to them, 'Bring some of the fish that you have just caught.' So Simon Peter went aboard and hauled the net ashore, full of large fish, a hundred and fifty-three of them; and though there were so many, the net was not torn. Jesus said to them, 'Come and have breakfast.' Now none of the disciples dared to ask him, 'Who are you?' because they knew it was the Lord. Jesus came and took the bread and gave it to them, and did the same with the fish. This was now the third time that Jesus appeared to the disciples after he was raised from the dead.

When they had finished breakfast, Jesus said to Simon Peter, 'Simon son of John, do you love me more than these?' He said to him, 'Yes, Lord; you know that I love you.' Jesus said to him, 'Feed my lambs.' A second time he said to him, 'Simon son of John, do you love me?' He said to him, 'Yes, Lord; you know that I love you.' Jesus said to him, 'Tend my sheep.' He said to him the third time, 'Simon son of John, do you love me?' Peter felt hurt because he said to him the third time, 'Do you love me?' And he said to him, 'Lord, you know everything; you know that I love you.' Jesus said to him, 'Feed my sheep. Very truly, I tell you, when you were younger, you used to fasten your own belt and to go wherever you wished. But when you grow old, you will stretch out your hands, and someone else will fasten a belt around you and take you where you do not wish to go.' (He said this to indicate the kind of death by which he would glorify God.) After this he said to him, 'Follow me.'

انجیل یوحنا ۲۱. ۱-۱۹

پس از چند روز، در کنار دریاچهء جلیل، عیسی بار دیگر خود را به شاگردانش نشان داد. شرح واقعه چنین است.

چند نفر از شاگردان کنار دریا بودند: شمعون پطرس، توما دوقلو، نتنائیل اهل قانای جلیل، پسران زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان.

شمعون پطرس گفت: "من می‌روم ماهی بگیرم." همه گفتند: "ما هم می‌آییم." پس، سوار قایق شدند و رفتند ولی آن شب چیزی نگرفتند. صبح زود دیدند یک نفر در ساحل ایستاده است، ولی چون هوا هنوز نیمه روشن بود، نتوانستند ببینند کیست.

او صدا زد: "بچه‌ها، ماهی گرفته‌اید؟" جواب دادند: "نه."

گفت: "تورتان را در سمت راست قایق بیندازید تا بگیرید."

آنها هم انداختند. آنقدر ماهی در تور جمع شد که از سنگینی نتوانستند تور را بالا بکشند. آنگاه شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به پطرس گفت: "این خداوند است! پطرس هم که تا کمر برهنه بود، فوراً لباسش را به خود پیچید و داخل آب پرید و شناکنان خود را به ساحل رساند. بقیهء در قایق ماندند و تور پر از ماهی را به ساحل کشیدند. ساحل حدود صد متر با قایق فاصله داشت. وقتی به ساحل رسیدند، دیدند آتش روشن است و ماهی روی آن گذاشته شده، و مقداری هم نان آنجاست.

عیسی فرمود: "چند تا از ماهی‌هایی را که تازه گرفته‌اید، بیاورید." پطرس رفت و تور را به ساحل کشید و ماهی‌ها را شمرد؛ صدوپنجاه و سه ماهی بزرگ در تور بود، باوجود این، تور پاره نشده بود. عیسی فرمود: "بیایید صبحانه بخورید." ولی هیچیک جرأت نکرد از او بپرسد که آیا او خود عیسای خداوند است یا نه، چون همه مطمئن بودند که خود اوست. آنگاه عیسی نان و ماهی را گرفت و بین شاگردان تقسیم کرد. این سومین باری بود که عیسی پس از زنده شدن، خود را به شاگردان نشان می‌داد. بعد از صبحانه، عیسی از شمعون پطرس پرسید: "شمعون، پسر یونا، آیا تو از دیگران بیشتر مرا دوست داری؟" پطرس جواب داد: "بلی، خودتان می‌دانید که من شما را دوست دارم." عیسی به او فرمود: "پس به بره‌های من خوراک بده."

عیسی بار دیگر پرسید: "شمعون، پسر یونا، آیا واقعاً مرا دوست داری؟" پطرس جواب داد: "بلی خداوندا، خودتان می‌دانید که من شما را دوست دارم." عیسی فرمود: "پس، از گوسفندان من مراقبت کن." یک بار دیگر عیسی از او پرسید: "شمعون، پسر یونا، آیا مرا دوست داری؟" این بار پطرس از طرز سؤال عیسی که سه بار پرسیده بود که او را دوست دارد، ناراحت شد و گفت: "خداوندا، شما از قلب من باخبرید. خودتان می‌دانید که شما را دوست دارم." عیسی به او فرمود: "پس به بره‌های کوچک من خوراک بده. واقعیت این است که وقتی جوان بودی هر کاری می‌خواستی می‌توانستی بکنی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی، ولی وقتی پیر شوی، دیگران دستت را می‌گیرند و به این طرف وآن طرف می‌کشند، و جایی می‌برندکه نمی‌خواهی بروی." این را فرمود تا پطرس بداند که با چه نوع مرگی خواهد مرد و داراجلال خواهد داد. بعد عیسی به او فرمود: "حالا بدنبال من بیا."

Prayer after Communion

Living God,
your Son made himself known to his disciples
in the breaking of bread:
open the eyes of our faith,
that we may see him in all his redeeming work;
who is alive and reigns, now and for ever.

دعای پس از عشاء ربانی

خداوندِ زنده،
فرزندت، خود را به حواریون در پاره کردن نان شناساند:
چشمهای ایمان ما را باز کن،
تا بتوانیم او را بعنوان منجی ببینیم؛
کسی که زنده است و با تو حکومت می کند، تا ابدالاباد.